

## سعدی در سلاسل جوانمردان

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

استاد دانشگاه تهران

### چکیده:

در هنر سعدی چیزی وجود دارد که دیگر بزرگان ما کمتر از آن بهره داشته‌اند و آن آزمونگری و تجربه‌گرایی سعدی است در آفاق پهناور حیات و ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی و فردی. او از سفرهای گوناگون خود و تجربه پیشه‌های مختلف یاد می‌کند که ما از آنها آگاهیم و به چگونگی آنها پرداخته‌ایم، اما برخی از تجارب وی همچنان بر ما پوشیده مانده است. در این مقاله کوشیده شده است تا به یکی از گوشه‌های پوشیده مانده تجارب او در آفاق حیات یعنی سنت جوانمردی او که سرآغازش به شاه مردان «علی» (ع) نسبت داده می‌شود، اشاره شود. این امر با بررسی حکایات سعدی و اشارات بسیار وی به جوانمردان و خصوصیات آنان آشکار می‌شود.

**کلید واژه:** سعدی، سلاسل جوانمردان، ولی.

هیچ کس در این تردیدی ندارد که خداوند در سرشت سعدی جوهر شاعری را در حدّ نهایی آن به ودیعت نهاده بوده است و هیچ کس در این تردیدی ندارد که سعدی در جانب اکتسابی هنر شعر نیز بر مجموعه میراث بزرگان ادب فارسی و عربی اشرافی شگرف

داشته است. هیچ کس در این امر نیز نمی‌تواند تردید کند که سعدی بر تمام معارف اسلامی از فقه و کلام و حدیث و تفسیر و تصوّف و تاریخ و دیگر شاخه‌های این فرهنگ، وقوف کامل داشته است. با این همه اگر محبوبیت و سلطنت هنری او را در طول این هشت قرن، حاصل این امتیازات او بدانیم، به تمامی حقیقت اشاره نکرده‌ایم؛ زیرا یک نکته برجسته را از یاد برده‌ایم و آن این است که در هنر سعدی چیزی وجود دارد که دیگر بزرگان ما از آن کمتر بهره داشته‌اند و آن آزمونگری و تجربه‌گرایی سعدی است در آفاق پهناور حیات و ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی و فردی؛ همان چیزی که او خود از آن به «معاملت داشتن» تعبیر می‌کند. او از سفرهای گوناگون خود و دیدارهای متنوع و تن به پیشه‌های مختلف دادن خویش در مطاوی گلستان و بوستان و دیگر آثارش، پیوسته ما را آگاه کرده است و من در این لحظه می‌خواهم به یکی از گوشه‌های پوشیده مانده تجارب و معاملات گوناگون او در آفاق حیات اشاره کنم. آنچه از حافظه در این لحظه می‌توانم بنویسم این است که سعدی یکی از ستایشگران آیین جوانمردی است، به ابیاتی از این دست بنگرید:

جوانمرد اگر راست خواهی ولی‌ست کرم پیشه‌شاه مردان علی‌ست

(سعدی، ۱۳۶۸: ۸۳)

یا:

جوانمردی و لطف است آدمیت همین نقش هیولانی مپندار

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹)

یا:

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب ورنی ددی به صورت انسان مصوری

(سعدی، ۱۳۵۶: ۷۵۴)

که بالاترین حدّ انسانیت را در این‌گونه ادبیات، به جوانمردان نسبت می‌دهد و خود تصریح دارد که آخرین حدّ سیر روحانی‌اش، پس از آن همه تحصیل در مدارس علوم اسلامی از قبیل نظامیه بغداد، پیوستن به جوانمردان بوده است:

نشستم با جوانمردان قلاش بشستم هرچه خواندم بر ادیبان

(سعدی، ۱۳۵۶: ۵۷۵)

و بهترین قهرمانان داستان‌های او، از نوع جوانمردانند، چنانکه در داستان آن جوانمرد تبریزی می‌بینیم که دزدی را از راه دیوار به سرای خویش می‌برد و دستار و رخت خود را بدو می‌دهد تا در دزدی ناکام نباشد و در پایان می‌گوید:

عجب ناید از سیرتِ بخردان که نیکی کنند از کرم با بدان

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۳۱)

در چشم‌انداز نخست چنین به نظر می‌رسد که ستایش جوانمردی امری است طبیعی و هر کسی به فضایل اخلاقی اشارتی داشته باشد، همین حرف‌ها را می‌زند؛ اما چنین نیست. برای آن که مسئله قدری ملموس‌تر و روشن‌تر شود، از همشهری بزرگ و بی‌همتای سعدی، خواجه شیراز یاد می‌کنیم که در سراسر دیوانش حتی یک بار هم از کلماتی مانند «جوانمرد» و «جوانمردی» و «فتوت» یاد نکرده است. آیا این یک امر تصادفی است یا می‌تواند ریشه‌هایی در روانشناسی فردی و شخصی سعدی داشته باشد؟ به گفته خودش:

دگری همین حکایت بکند که من ولیکن چو معاملت ندارد سخن آشنا نباشد

(سعدی، ۱۳۵۶: ۴۸۲)

بی‌گمان او، در این قلمرو نیز معاملت و تجربه داشته است. خوشبختانه اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد سعدی در سلاسل فتوت و جوانمردی حضور داشته است و در این راه صاحب سلوک بوده است. در فتوت نامه سلطانی، تألیف ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری (متوفی ۹۰۶ یا ۹۱۰) دو جا به ارتباط سعدی با آیین جوانمردی و فتوت صراحتاً اشارت شده است، نخست به این موارد بنگرید:

الف. در بخشی که ویژه فتوت سقّایان پرداخته است، می‌گوید:

«بدان که سقّایان هم مدّاحانند و هم سقّایان و ایشان جماعتی محترمند و «سند»<sup>۲</sup>

ایشان بس بزرگ است...».

بعد در اثبات<sup>۳</sup> فتوت سقّایان و رمزهای مرتبط با آن می‌گوید: «اگر گویند که سقّایی را

از که گرفته‌اند؟ بگو از چهار پیغمبر و...». بعد در میان اولیای اسلامی نسبت این پیشه را

به حضرت شاه ولایت (امام علی بن ابی طالب سلام‌الله‌علیه) و سپس فرزند برومندش عباس بن علی علیه‌السلام در صحرای کربلا نسبت می‌دهد که مشک بر دوش کشید تا تشنگان اهل بیت را سیراب کند و در دنبالهٔ این سخن می‌گوید: «پس هرکه امروز به عشق شهیدان کربلا سقایی می‌کند به متابعت و موافقت عباس بن علی(ع) است و پیشرو سقّایان امت اوست و هر که این معنی نداند، سقّایی او را مسلم نیست و بعضی اسناد سقّایی در این امت بعد از امیر(ع) و عباس(ع) به سلمان فارسی کنند که پیوسته مشک آب به دوش کشیدی و به خاتمه حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) آوردی و این نقل نیز درست است که پیر سلمان در این کار، حضرت شاه مردان است و شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی نیز این کار کرده و این طایفه را «حیات بخشان» گویند». (کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۹۶).

کاشفی پس از نقل این نکته، می‌پردازد به رموز آداب سقّایی و جای دیگر با تصریح بیشتری از حضور سعدی در سلاسل ارباب فتوّت و جوانمردی سخن می‌گوید.

ب. در فصل هفتم که دربارهٔ «سند میان بستن» است، از آدم صفی آغاز می‌کند تا می‌رسد به رسول(ص) و امام علی بن ابی طالب(ع) و بعد می‌گوید: «سند اهل ماوراءالنهر و خراسان و تبرستان و عراق عجم و عرب به سلمان منتهی می‌شود» و بعد می‌گوید: «اگر پرسند که سند سلمانیان چگونه است؟ گوی هر طایفه را سند دیگر باشد، برای آنکه سلمان فارسی میان علی انصاری بست و علی انصاری میان اشجّ مدنی و اشجّ مدنی میان ابومسلم خراسان بست و هم چنین...». (کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۹۶).

در دنبالهٔ این بحث سندی نقل می‌کند که سند فتوّت مؤلف یعنی کاشفی است و از حضرت شیخ الأسلام قطب الأنام... احمد بن محمد القابینی (نسخه بدل: القاشی) به عنوان شیخ طریقت خود یاد می‌کند و او از تاج‌الدین علی دهقان و او از درویش جمال‌الدین بن درویش بابکا غراخوان<sup>۲</sup> و بعد از دو طریق این سند را تا حضرت رسول(ص) می‌رساند و در دنبالهٔ این بحث می‌گوید: «اما سند پدر عهدالله: درویش علی دهقان فرزند حضرت فصاحت شعار، مدّاح اهل بیت سید مختار مولانا لطف‌الله نیشابوری بود و او فرزند مولانا محیی‌الدین قمی و او فرزند مولانا خواجوی کرمانی و او فرزند افضل‌المداحین مولانا حسن کاشی و او فرزند مولانا فضل‌الله الهروی و او فرزند پیر محمد بغدادی و او

فرزند شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی و او فرزند شیخ شهاب‌الدین بزرگ و او فرزند (بزرگ) جوانمرد عارف و او فرزند قطب‌الطریقه اسمعیل قیصری و او فرزند خلاصه‌المشایخ محمد مانکیل و او فرزند خادم‌الفقراء داوود و او فرزند شیخ ابوالعباس نهاندی و او فرزند سید ابوالقاسم رمضان و او فرزند عارف کامل ابویعقوب طبری (نسخه بدل: طبرسی) و او فرزند شیخ کامل سالک عثمان بن محمد و او فرزند شیخ اسحق نهرجوری و او فرزند شیخ‌المشایخ ابویعقوب سوسی و او فرزند شیخ عبدالوحد بن زید و او فرزند (ابونصر کمیل بن) زیاد و او فرزند طریق حضرت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله وجهه». (کاشفی، ۱۳۵۰: ۱۲۵).

شاید قدیم‌ترین سندی که در باب سقایی سعدی وجود دارد، شدّ الأزار تألیف معین‌الدین جنید شیرازی (تألیف شده به سال ۷۹۱ قمری) باشد که از قدیم‌ترین اسناد زندگی سعدی است و در آنجا می‌گوید: «و صحب الشیخ شهاب‌الدین عمر السهروردی و کان معه فی السفینة و قیل کان یسقی الماء بیت‌المقدس و بلادالشام مدّة مدیده حتی رأی الخضر علیه السلام فأرواه من زلال الأفضال و الأنعام». (جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۴۶۱).

بعد از جنید شیرازی، شاید قدیم‌ترین سند در این زمینه همان نفحات الانس جامی باشد که می‌گوید: «و گفته‌اند که وی در بیت‌المقدس و بلاد شام مدتی مدید سقایی می‌کرد و آب به مردم می‌داد» (جامی، ۱۳۷۰: ۵۹۸) و بعد از جامی دولت‌شاه سمرقندی است که تذکره خود را در سال ۸۹۲ تألیف کرده است. دولت‌شاه نیز در این کتاب تصریح کرده است که سعدی «سی سال به تحصیل علوم و سی سال دیگر به سیاحت مشغول بوده و... دوازده سال دیگر سقایی کرده، راه و طریق مردان پیش گرفته است...» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۲۸: ۱۵۲-۱۵۱).

در فتوت‌نامه‌های دیگر هم به جایگاه سعدی در آیین فتوت اشارت رفته است. مثلاً در یک فتوت‌نامه سقایان آمده است که: «اگر تو را پرسند که در جهان سقایی چند ولی کرده‌اند؟ جواب بگو: چهار لکّه<sup>۱</sup> و سی هزار و سیصد و شصت تن ولی‌اند که در کسب دخل کرده‌اند... از ایشان سیصد تن مقدمند و از سیصد تن هفده تن مقدمند و از هفده تن هفت تن کاملند: اول حضرت خضر، دویم مهتر الیاس، سیوم خواجه بهرام سقا، چهارم

شیخ سعدی شیرازی، پنجم عبدالرحمن جامی، ششم خواجه رحیم‌الدین شاه، هفتم ذوالنون مصری» (فتوت‌نامه سقّایان، ۱۳۷۲: ۳۸۹۱).

در یک فتوت‌نامه دیگر که ویژه آهنگران است، نام سعدی نه در شمار آهنگران، بلکه در شمار پیران فتوت، دیده می‌شود. در این فتوت‌نامه، چهار پیر شریعت عبارتند از: آدم و نوح و ابراهیم و محمد(ص)؛ و چهار پیر طریقت عبارتند از: پیر ترکستان خواجه محمد یسومی،<sup>۷</sup> دوم پیر خراسان شاه علی موسی رضا، سیوم پیر کوهستان شاه ناصور<sup>۸</sup> و چهارم پیر هندوستان شیخ فرید گنج شکر؛ و چهار پیر حقیقت عبارتند از: اول جبرائیل و دوم میکائیل و سوم اسرافیل و چهارم عزرائیل؛ و پنج پیر معرفت عبارتند از: اول پیر شاه قاسم انوار، دوم پیر ملایی روم، [سوم پیر] شمس تبریز، چهارم پیر شیخ عطار، پنجم پیر شیخ سعدی. (فتوت‌نامه آهنگران، ۱۳۶۰: ۵۹-۵۳).

تنوع چشمگیر تشنگی در غزل‌های سعدی به حدی است که خبر از اشراف تجربی شاعر نسبت به حالات تشنگان دارد. برطبق آماری که شادروان دکتر مهین صدیقیان از واژه‌های تشنه و تشنگی و تشنگان و امثال آن در غزلیات سعدی داده است (← فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی)، سعدی واژه تشنگی و تشنه را ۵۲ بار به کار برده است، حال آنکه حافظ فقط ۱۰ بار از این کلمات سود برده است (← فرهنگ واژه‌نمای حافظ). نسبت ۵۲ به ۱۰ نشان‌دهنده تمایز آشکار این دو شاعر بزرگ است در برخورد با تشنگی. درست است که حجم غزل‌های سعدی تقریباً دو برابر غزل‌های حافظ است، ولی نسبت ۵۲ را اگر نصف کنیم، باز نسبت ۲۶ به ۱۰ خواهد شد و تمایز، تمایزی آشکارا.

این چشمگیر بودن مسئله تشنگی در روانشناسی شعر سعدی می‌تواند در مسائلی از زندگی خصوصی او و از جمله سفرهای دور و دراز او در بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف ریشه داشته باشد، ولی بی‌گمان بخش عظیمی از این ویژگی محصول پیشه سقّایی سعدی و ورودش در سلک جوانمردان پیشه سقّایی است.

در میان تصاویری که سعدی از طبیعت می‌دهد، موتیف سقّایی و سقا تا حدودی جلب توجه می‌کند. به این ابیات از بوستان بنگرید که چه گونه هرکدام از عناصر طبیعت را از دید صاحبان مشاغل می‌نگرد:

شب از بهر آسایش توست و روز مه روشن و مهر گیتی فروز  
اگر باد و برف است و باران و میغ و گر رعد چوگان زند، برق تیغ  
همه کارداران فرمان برند که تخم تو در خاک می‌پرورند  
اگر تشنه مانی ز سختی مجوش که سقّای ابر آبت آرد به دوش

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۷۴-۱۷۳)

یا در حکایت ذوالنون مصری در بوستان:

چنین یاد دارم که سقّای نیل نکرد آب بر مصر سالی سبیل

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۳۴)

و در قطعه‌های خویش نیز گفته است:

صبر بر قسمت خدا کردن به که حاجت به ناسزا بردن  
تشنه بر خاک گرم مردن به کاب سقّای بی‌صفا خوردن

(سعدی، ۱۳۵۶: ۸۳۴)

غرض از تمام این حرف‌ها این بود که روشن شود که سعدی نه تنها وارد در سلک اصحاب فتوّت و جوانمردی بوده و در فرقه سقّایان این طریق عضویت داشته است، بلکه غرض تعیین جایگاه او بود در سلسله پیران و مشایخ این طریق.

ممکن است کسانی از منظر تاریخی این‌گونه سندها را نقد کنند. کدام یک از سندهای آیین فتوّت و جوانمردی تاب نقد تاریخی دارد؟ ما پیشاپیش این‌گونه نقدها را پذیراییم، ولی چندان دور از حقیقت نیست اگر سعدی در زنجیره‌ای قرار گیرد که در فتوّت و جوانمردی فرزند معنوی امثال شیخ شهاب‌الدین به‌شمار آید.<sup>۹</sup>

برای اینکه حدود وظایف و میدان کار سقّایان را در آن روزگار بیشتر بدانیم، بد نیست در پاره‌ای از سخن واعظ کاشفی دقیق شویم که می‌گوید: «بدان که سقّایان هم مدّاحانند و هم سقّایان و ایشان جماعتی محترمند و سند ایشان بس بزرگ است... اگر پرسند که آداب سقّایان چند است بگوی: ده». آن‌گاه به توضیح این آداب می‌پردازد که عبارت است از: «پاکیزگی و دوری از گناه و اینکه در وقت سقّایی از دست راست آغاز کند و اینکه به هر که رسد، او را آب دهد و آب از راه حلال به مردم دهد و بر سقّایی

طمع مزد نکند و فروتن باشد و در هیچ مجلس بی‌اذن صاحب آن وارد نشود و اصل آن است که تا او را به مجلس نطلبند، درنیايد مگر که مجلس عام باشد مثل مجلس و خانقاه و لنگر. برهم کاران خو حسد نبرد و «اثبات» کار خود چنانکه شاید و باید بداند». متأسفانه فصل سقّایان کتاب فتوّت نامه سلطانی در نسخه‌های موجود ناقص است و این نکته را استاد محبوب نیز مورد توجّه قرار نداده است.

وقتی سعدی در بغداد می‌زیسته، روزگار شکوفایی آیین جوانمردی در این شهر بوده است. بغداد در این روزگار پایتخت فتوّت و جوانمردی به حساب می‌آمده است و خلیفه الناصر<sup>۱۰</sup> (۵۷۵-۶۲۲) نهاد پیچیده و در عین حال گسترده فتوّت را زیر نظر خویش گرفته بوده است و دوستان و نمایندگان او در سراسر جهان اسلام، از راه چشم و هم‌چشمی، یا از رهگذر شیفتگی راستین نسبت به اصول فتوّت، یکی پس از دیگری «سروان فتوّت» می‌پوشیده‌اند و به سلک پیروان این آیین در می‌آمده‌اند.

ابن معمار بغدادی (متوفی: ۶۴۲) نویسنده کتاب الفتوّه که یکی از برجسته‌ترین مورخان آیین فتوّت است و خود معاصر سعدی است، گزارشی از توجّه خلیفه الناصر به این آیین داده است و اینکه چگونه خلیفه خود بر دست عبدالجبار بن صالح بغدادی - که سرکرده فتیان و جوانمردان بغداد بود - وارد حلقه فتوّت شد و سروان فتوّت پوشید و عملاً توانست تمام جریان فتوّت را زیر پوشش فرمان خود قرار دهد، چندانکه تمام سلاطین عصر از او پیروی کردند. (ابن المعمار، ۱۹۵۸ م: ۶۷).

از جمله کسانی که در این کار پیش قدم شدند، یکی هم اتابک سعد صاحب شیراز و ممدوح سعدی بود (ابن‌المعمار، ۱۹۵۸ م: ۶۸-۶۷) که سروان فتوّت پوشید و دیگری صاحب جزیره کیش بود. (همان).

شیفتگی نسبت به آیین فتوّت تمام فرمانروایان عصر را زیر چتر خود قرار داد و در مصر و شام و آسیای صغیر و بسیاری بلاد حکام و فرمانروایان به آیین فتوّت درآمدند. وقتی صاحب جزیره کیش و به ویژه فرمانروای شیراز، اتابک سعد (متوفی حدود ۶۲۳) در شمار وابستگان آیین فتوّت بوده‌اند، برای سعدی که در این روزگار در مرکز آیین فتوّت؛ یعنی بغداد قرار داشته است و سال‌های ورودش به بغداد (حدود ۶۲۱) برابر

است با آخرین سال‌های فرمانروایی الناصر، چنین گرایش‌های دور از طبیعت و قراین تاریخی است؟

اما اینکه سعدی از میان اصناف گوناگون جوانمردی چرا در فرقه سقّایان قرار می‌گیرد، قابل توجه است. هم در فتوّت‌نامه سلطانی و هم در بعضی دیگر از رسائل ارباب فتوّت، میان سقّایی و مدّاحی رابطه‌ای وجود دارد. آیا برای سعدی که در مدیح رسول و اهل بیت او و صحابه او بالاترین جایگاه تاریخی را داشته است، ورود به این سلک غیر منطقی است؟

یک نکته را نباید فراموش کرد که سقّا شدن سعدی نه از رهگذر نیاز شغلی بوده است، ظاهراً از رهگذر پیروی به این سلک درآمده است که او از جماعت سقّایان بوده است وگرنه ما قراینی یافته‌ایم که سعدی در کمال تمول و ثروت می‌زیسته است و درگاهش مانند درگاه سلاطین و امرا، دارای حاجب و دربان بوده است و این هم سند بسیار قدیمی ما که تاکنون هیچ کس از آن آگاهی نداشته است:

در کتاب بسیار مهم *روضه‌الناظر و نزهة‌الخاطر* تألیف عبدالعزیز کاشی که از آثار قرن هفتم هجری است،<sup>۱۱</sup> شعری ثبت شده است که گوینده، آن را خطاب به سعدی سروده و از اینکه دربان سعدی به او اجازه ورود نداده است، شکایت کرده است؛ نخست شعر را بخوانیم:

للاستاذ علی فخر النجار حین حجه [حاجب] سعدی الشیرازی:

بزرگا! در طریقت گرچه چون تو      نه در این قرن در اقران نباشد  
و گرچه چون ضمیر روشنست نیز      در انجم اختری تابان نباشد  
و گرچه مایه قدر تو جایی است      کی آنجا زحمت امکان نباشد  
چو از خاصان دارالملک فقری      روا باشد گرت دربان نباشد<sup>۱۲</sup>

(عبدالعزیز کاشی، بی‌تا: ۲۱۹)

ترجمه فارسی عنوان شعر این است: سروده استاد علی فخر نجّار شیرازی هنگامی که دربان او را از دیدار سعدی منع کرد.

از این شعر که در روزگار حیات سعدی و بی‌گمان به وسیله یکی از دوستان و همشهریان او سروده شده است، استنباط می‌شود که سعدی با همه سیری که در قلمرو

سلوک داشته است، از زندگی مرفه‌ی برخوردار بوده است و مثل رجال عصر، سرای او نگهبانان و دربان‌هایی داشته است که از نزدیک شدن افراد بدانجا جلوگیری می‌کرده‌اند و شیخ شیراز در سرای اشرافی خود مانند امیران و پادشاهان زندگی می‌کرده است و این نکته از گفتار صاحب *شده الأزار* نیز قابل استنباط است که می‌گوید: «و نال جاها رفیعا و عزاً منیعا».

\* برگرفته از نشریه مطالعات عرفانی، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۴.

### پی‌نوشت:

۱. درباره کاشفی بنگرید به: *مجالس النفایس*، امیر علی شیر نوایی، ص ۹۳ و ۲۶۸-۹.
۲. «سند» یعنی دلیلی که بتواند پیشینه شغلی را در زندگی انبیا و اولیا و بزرگان سلف نشان دهد.
۳. «اثبات» یعنی از عهده توجیه جانب رمزی هر کار از کارهای فتوت برآمدن و نشان دادن اینکه در آن سوی هر عملی یا هر ابزاری از ابزارهای آن شغل، چه سمبولیسمی نهفته است.
۴. «غراخوانی» یکی از شاخه‌های مداحی است. «اگر پرسند مداحی چند نوع است؟ بگوی سه نوع است: اول آنکه همه منظومات خوانند، خواه عربی و خواه فارسی و ایشان را «مداح ساده‌خوان» خوانند؛ دویم آنکه همه نثر خوانند و معجزات و مناقب را به نثر ادا کنند و آن قوم «غراخوان» باشند؛ سیم آنکه نظم و نثر در یک دیگر خوانند... این طایفه را «مرصع خوان» گویند و کمال فضل ایشان زیاده از آن دو قوم دیگر باشد. (کاشفی، ۱۳۵۰: ۲۸۶).
۵. فرزند در اینجا به معنی فرزند معنوی و فرزند طریق است که زیر نظر روحانیت و معنویت پدری از اهل فتوت تربیت می‌شود. در این سلسله پدر فرزندی تفاوت سن می‌تواند بسیار اندک باشد. بنابراین چندین پدر و فرزند پشت سرهم می‌توانند در یک برش زمانی نسبتاً کوتاه قرار گیرند. بنابراین اگر سعدی و خواجه و مولانا حسن کاشی و... در نسبت به هم نزدیکند، قابل توجیه است.
۶. لکبه، کلمه هندی است که به صورت «لک» بیشتر رواج دارد، برابر صد هزار. (برهان، ۱۳۳۰: ۱۹۰۰ و حاشیه استاد معین، همان جا).
۷. محمد یسوی، ظاهراً تصحیف احمد یسوی است که به پیر ترکستان شهرت داشته است. درباره او بنگرید به *سلسله الأولیاء نوربخش*، ص ۵۰ و تعلیقات نگارنده بر *منطق الطیر*، نشر سخن ص ۶۲-۶۱ و منابع مذکور در آنجا.
۸. شاه ناصور احتمالاً تلفظ عامیانه شاه ناصر است و مقصود از آن همان ناصر خسرو شاعر بزرگ قرن پنجم.
۹. تردید در اصالت ابیاتی از نوع: مرا شیخ دانای مرشد شهاب... که در بعضی از نسخه‌های بوستان وجود ندارد، به جای خود. در این باره بنگرید به: *بوستان*، چاپ استاد یوسفی، ص ۴۴۹ و مقاله «سعدی و

سهروردی» از استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در *سعدی‌نامه*، ص ۷۱-۹۱ و *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، سال هفتم، شماره ۱۱ و ۱۲ (بهمن و اسفند ۱۳۱۶)، ص ۷۰۶-۶۸۷. علامهٔ قزوینی در *حاشیهٔ شدّ الأزار* (ص ۴۶۱)، یادآور شده است که عبارت «و صحب الشيخ شهاب‌الدین عمر السهروردی و كان معه فی السفینه» فقط در یکی از نسخه‌ها وجود دارد. این یادآوری علامهٔ قزوینی نیز می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه ابیات «مرا شیخ دانای مرشد شهاب...» در بوستان اصیل نیست.

۱۰. بنگرید به مقدمهٔ ارزشمند دکتر مصطفی جواد بر کتاب *الفتوة ابن المعمار*، ص ۶۷.
۱۱. دربارهٔ عزالدین عبدالعزیز کاشی مؤلف کتاب بنگرید به: *تلخیص معجم الألقاب*، ابن فوطی، شماره ۲۹ و *کشف‌الظنون*، حاج خلیفه، ۹۳۳/۱. نیز فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ۲/۲۷۵ که نشان می‌دهد عزالدین عبدالعزیز کاشی در سال ۶۹۳ مقيم مدرسهٔ مستنصریهٔ بغداد بوده است.
۱۲. در صفحات b 225 و b 233 *روضه الناظر و نزهة الخاطر*، باز هم شعرهای دیگری از این استاد علی فخر نجار شیرازی وجود دارد.

### منابع:

۱. ابن المعمار (۱۹۵۸). *کتاب الفتوة*، حقه و نشره الدكتور مصطفى جواد و زملائه، بغداد: مکتبهٔ المثنی.
۲. ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۴۱۶=۱۳۷۴). *مجمع الآداب فی معجم الألقاب*، تحقیق محمد کاظم، تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ج ۶.
۳. امیر علیشیر نوایی، علیشیر بن کیچکنه (۱۳۶۳). *مجالس النفايس*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: کتابخانهٔ منوچهری.
۴. برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۰). *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، تهران: زوآر، ج ۴.
۵. جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۰). *نفحات الأنس*، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
۶. جنیدشیرازی، جنید بن محمود (۱۳۲۸). *شدّ الأزار عن زوآر المزار*، تصحیح و تحشیه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
۷. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۹۴۱=۱۳۶۰). *کشف الظنون*، استانبول: [بی نا].
۸. دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۸). *فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران*؛ تهران: دانشگاه تهران، ج ۱.
۹. دولت‌شاه سمرقندی، دولت‌شاه بن بختیشاه (۱۳۳۸). *تذکره الشعراء*، تهران: کلالهٔ خاور.
۱۰. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۵۶). *دیوان سعدی*، تهران: امیرکبیر.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). *گلستان سعدی*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۳. صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۶۶). *فرهنگ واژه‌نمای حافظ*، با همکاری ابوطالب میرعابدینی، تهران: امیرکبیر.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸). *فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی به انضمام فرهنگ بسامدی* (بر اساس متن غزلیات سعدی، تصحیح حبیب یغمایی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ج ۳.

۱۵. عبدالعزیز کاشی، عزالدین (بی‌تا). *روضه الناظر و نزهه الخاطر*؛ نسخه کتابخانه اونیورسیتیه، فیلم ۴۱۷؛ نسخه عکسی شماره ۵۳۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۱۶. عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). *منطق الطیر*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۷. *فتوت نامه آهنگران* (۱۳۶۰). به کوشش ایرج افشار، چاپ شده در: *مجموعه مقالات اهدایی به استاد غلامحسین یوسفی*، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۸. *فتوت نامه سقاییان* (۱۳۷۲). به کوشش ایرج افشار، چاپ شده در: *نامواره دکتر محمود افشار*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۷.
۱۹. کاشفی، حسین بن علی (۱۳۵۰). *فتوت نامه سلطانی*، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۰. *مجله تعلیم و تربیت*؛ سال هفتم، شماره ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۱۶.
۲۱. نوربخش قهستانی (۱۳۵۶). *سلسله الأولیاء*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه؛ چاپ شده در: *جشن نامه هانری کرین*، زیر نظر حسین نصر، تهران: دانشگاه مکیگیل، موسسه مطالعات اسلامی با همکاری دانشگاه تهران و انجمن فلسفه ایران.
۲۲. یغمایی، حبیب (۱۳۱۶). *سعدی نامه: یادگار هفتصدمین سال تالیف گلستان*، تهران: [بی‌نا].